



**NEBRAS**  
Academic and Research Quarterly  
Issue 11, Autumn 2025  
Special Issue on **Perspectives of Intertextuality**



# **Intertextuality and the Critique of the Centrality of Meaning in Text Theory**

**Sayed Hussain Eshraq**

Author and researcher in the field of philosophy

ORCID: 0009-0006-2459-4271

E- Mail: [eshraq@nebras.eu](mailto:eshraq@nebras.eu)

---

## **ABSTRACT**

---

**Article type:** Research Article

**Article history:**

**Received:** August 12, 2025

**Accepted:** September 13, 2025

**Published online:** November 3, 2025

The concept of intertextuality emerged in the late 1960s as a foundational keyword in literary and cultural studies. Its premise rests on the assumption that a text never possesses an autonomous or independent meaning; rather, meaning is generated in the process of linkage and interaction among texts. This perspective, rooted in structuralist traditions and transformed within the trajectory of post-structuralism, draws on the theories of Roland Barthes, Julia Kristeva, and Gérard Genette. It extends beyond the boundaries of the singular work to analyze a network of reciprocal references, reinterpretations, and cultural-historical transformations. At the philosophical level, intertextuality manifests the concrete displacement of meaning's centrality and fixity. The text is not regarded as a self-sufficient entity but is always situated in a decentered relation to other texts, continually reproducing meaning through these multiple interrelations. This radical shift challenges the traditional authority of the author and reconfigures the reader as an active agent in the process of meaning-making. Meaning, therefore, becomes a dynamic and open-ended process that reflects the mutable nature of language and culture. In the field of linguistic discourse analysis,

intertextuality functions as a constitutive feature that traverses textual boundaries, directing attention beyond surface forms toward deeper semantic structures and historical contexts. This approach underscores the idea that every discourse, as part of a network of related texts, plays a decisive role in the representation of knowledge and the production of power. The present study, employing content analysis and critical review of sources, examines intertextuality not merely as a literary phenomenon but as a theoretical and philosophical framework for a fundamental re-examination of textual meaning in the contemporary world and for a critique of the centrality of meaning.

**Keywords:** Intertextuality, Structuralism, Post-Structuralism, Dialogism, Critique of the Centrality of Meaning, Polyphony, Text Theory, Fusion of Horizons



## نبراس

فصلنامه علمی - پژوهشی  
شماره دهم، پاییز ۱۴۰۴  
ویژه منظرهای بینامتنیت



## بینامتنیت و نقد مرکزیت معنا در نظریه متن

سید حسین اشراق

نویسنده و پژوهشگر حوزه فلسفه

ORCID: 0009-0006-2459-4271

E- mail: eshraq@nebras.eu

### چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۲۱ اسد / مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۲ سنبله / شهریور ۱۴۰۴

انتشار آنلاین: ۱۲ عقرب / آبان ۱۴۰۴

مفهوم بینامتنیت از اواخر دهه ۱۹۶۰ به عنوان کلیدواژه‌ای بنیادین در مطالعات ادبی و فرهنگی مطرح شد. اساس این مفهوم بر فرضی استوار است که متن هرگز معنای مستقل و جداگانه‌ای ندارد، بلکه معنا در فرایند پیوند و تعامل میان متون شکل می‌گیرد. این دیدگاه، که ریشه در سنت ساختارگرایی

دارد و در مسیر پساساختارگرایی دگرگون شده است، بر مبنای نظریات رولان بارت، ژولیا کریستوا و ژرار ژنت استوار بوده و فراتر از محدوده اثر واحد، به تحلیل شبکه‌ای از ارجاعات متقابل، بازخوانی‌ها و دگرگونی‌های فرهنگی و تاریخی می‌پردازد. در سطح فلسفی، بینامتنیت نمود عینی فروکاست مرکزیت و قطعیت معناست؛ متن نه به‌عنوان یک موجودیت خودبسنده، بلکه همواره در نسبت برون‌مرکزی با دیگر متون قرار دارد و معنا را از خلال این روابط چندگانه بازتولید می‌کند. این دگرگونی بنیادین، جایگاه سنتی مؤلف را به چالش کشیده و خواننده را به عامل فعال در فرایند معناپردازی تبدیل می‌سازد. از این رو، معنازایی فرایند پویا و بی‌پایان است که ماهیت تغییرپذیر زبان و فرهنگ را بازتاب می‌دهد. در حوزه تحلیل گفتمان‌های زبان‌شناختی، بینامتنیت به‌عنوان ویژگی اساسی، مرزهای متنی را درنور دیده و توجه را فراتر از شکل‌های ظاهری به ساختارهای عمیق معنایی و زمینه‌های تاریخی معطوف می‌دارد. این رویکرد تأکید می‌کند که هر گفتمان، در قالب شبکه‌ای از متون مرتبط، در بازنمایی دانش و تولید قدرت نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. مطالعه حاضر، با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوا و نقد منابع، بینامتنیت را نه فقط به‌عنوان پدیده‌ای ادبی، بلکه به‌عنوان چارچوب نظری و فلسفی برای بازکاوی بنیادین معنای متن در جهان معاصر و نقد مرکزیت معنا مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: بینامتنیت، ساختارگرایی، پساساختارگرایی، گفتگومندی، نقد مرکزیت معنا، چندآوایی، نظریه متن، تعامل افق‌ها

#### ناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس

#### مقدمه

در دهه ۱۹۶۰، با پرخش بنیادین در سپهر اندیشه‌های ادبی و فرهنگی، مفهوم نوین با عنوان "بینامتنیت" پدیدار شد؛ مفهومی که ساختارهای خودبسنده سنتی را به چالش می‌کشید و بر پویایی معنا در تعامل با دیگر متون تأکید می‌ورزید. ژولیا کریستوا<sup>۱</sup>، فیلسوف و زبان‌شناس برجسته بلغاری-فرانسوی این اصطلاح را نخستین بار در مقاله مشهور خود با عنوان کلمه، دیالوگ و رمان<sup>۲</sup> معرفی کرد. او با تکیه بر آرای میخائیل باختین<sup>۳</sup> - که از وی به‌عنوان "بنیانگذار پسا-فرمالیسم" (باختین، ۱۳۷۳: ۲۹) یاد شده است - منطق گفتگویی را صورت‌بندی کرد که در امتداد نگاه خواننده‌محور رولان بارت، افق تازه‌ای در مطالعات متنی گشود. باختین بر این باور بود که: "واژگانی که به کار می‌بریم، همواره حامل ردپاهایی هستند که گویندگان پیشین با نیت‌ها و زمینه‌های خاص خود در آن‌ها حک کرده‌اند" (Bakhtin, 1979: 157)، به گمان وی:

حرفی وجود ندارد که اولین یا آخرین باشد و زمینه گفتگویی مکالمه نیز مرزی ندارد (این زمینه در گذشته نا محدود و در آینده بیکران محو می‌گردد). خود معنا‌های گذشته نیز، آنهایی که زاده مکالمه با سده‌های گذشته اند، هیچگاه ثابت و مستقر (بسته و یک بار برای همیشه تمام شده) نیستند، آنها در جریان مکالمه آتی در آینده همواره دگرگون/نو می‌شوند (تودوروف، ۱۳۷۳: ۱۲۴).

کریستوا در این باره می‌نویسد: "می‌خواستم ایده باختین درباره چندآوایی سخن را با مفهوم چندمتنی بودن در یک متن جایگزین کنم" (کریستوا، ۱۳۸۹: ۱۶۱). بدین سان، آنچه باختین در قالب "گفتگومندی"<sup>۴</sup> می‌فهمید - یعنی خاستگاه معنا را در تقابل و تعامل صداها، موقعیت‌ها و افق‌های گوناگون جستجو می‌کرد - در نظریه بینامتنیت کریستوا به فرایندی دگرگون شد که در آن، معنا نه از درون متن منفرد، بلکه در بستر پیوندها، تنش‌ها و بازتاب‌های

1. Intertextuality

2. Julia Kristeva (1941)

3. Word, Dialogue and Novel (1966)

4. Mikhail Bakhtin (1895 - 1975)

5. dialogism

میان متنی پدید می‌آید. از همین رو، وی "در نقد و خوانش متون به بینامتنیت تولیدی یا تکوینی باور دارد و محور عمودی، یعنی پیوند اثر با زمینه یا متن‌های پیشین و هم‌زمان را اساس نقد قرار می‌دهد" (چندلر، ۱۳۸۷: ۲۸۴).

در این دیدگاه، هیچ متنی مستقل یا منزوی نیست؛ بلکه "هر متن، موزاییکی از نقل قول‌ها" (Kristeva, 1972: 245) و بازتاب‌ها و پژواک‌های متون دیگر است. معنا در فرایند گفتگویی میان متن‌ها شکل می‌گیرد، زیرا در "فضای یک متن، چندین گزاره که از متون دیگر آمده‌اند هم‌پوشانی یافته و با یکدیگر تداخل می‌کنند" (Kristeva, 1972: 245).

در چارچوب نشانه‌شناسی بینامتنی نیز بر همین نکته تأکید می‌شود که: "هیچ متنی بدون پیش‌متن، متن نیست" (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۲۷). به پنداشت کریستوا، متن‌ها پر از وقعه‌ها و ردهایی‌اند که در گره‌خوردگی با متن‌های دیگر جان می‌گیرند. این پیوستگی تنها به ساحت نوشتار محدود نمی‌شود؛ بلکه به سوژه نیز سرایت می‌کند. انسان، همانند متن، هستی‌ای میان‌متنی است: آمیزه‌ای از فرهنگ، تاریخ، زبان، جنسیت و ناخودآگاه.

کریستوا در این چارچوب، از "سوژه در جریان" (پین، ۱۳۸۰: ۳۲۹) سخن می‌گوید؛ سوژه‌ای که ثابت نیست، بلکه در معرض نیروهای ناپایدار میل و ساختارهای نشانه‌ای قرار دارد. کریستوا در این چارچوب از "سوژه در جریان" (پین، ۱۳۸۰: ۳۲۹) سخن می‌گوید؛ سوژه‌ای که ثابت نیست و همواره در معرض نیروهای ناپایدار میل و ساختارهای نشانه‌ای قرار دارد. این سوژه برخلاف سوژه دکارتی خودبسنده و ایستا، در تعامل مستمر با ناخودآگاه و نیروهای بیرونی است و همواره در مرزهای شکننده‌ای ایستاده، جایی که هویت و معنا در نوسان مداوم قرار دارند. بر همین اساس، کریستوا با به چالش کشیدن انسجام سوژه و ساختار زبان، نظریه‌ای می‌سازد که بر "پیوندهای بیرونی"، "روایت‌های ناگفته" و نقش متن در فرایند فرهنگی تأکید دارد. از این رو، بینامتنیت نه تنها روشی در تحلیل متن، که چشم‌انداز نظری برای اندیشیدن به معنا، سوژه، و فرهنگ است. در این رویکرد، زبان و معنا ایستا نیستند، بلکه در بستری از روابط متقاطع، رمزگان‌های فرهنگی، و بازتاب‌های پیشینی شکل می‌گیرند. وینسنت لیچ<sup>۱</sup>، منتقد فرهنگی برجسته معاصر، می‌نویسد: "متن، نه یک شیء مستقل و یکپارچه، بلکه مجموعه‌ای از روابط با متون دیگر است... هر متن، در بنیاد خود، بینامتنی است" (Leitch, 1983: 59). بنابراین، متن دیگر دارای یک معنا یا مرکز مشخص نیست، بلکه محل تلاقی صداها، تجربه‌ها و تاریخ‌های گوناگون است.

از نظر زبان‌شناسی، بینامتنیت با الهام از سوسور<sup>۲</sup>، باختین<sup>۳</sup>، و رولان بارت<sup>۴</sup>، ساختار متن را از قالب بسته و خودبسنده بیرون می‌کشد و آن را همچون "فضای اجتماعی" (Baethes, 1986: 64) به شبکه‌ای زنده، پویا و مرتبط با دیگر متون بدل می‌سازد. کریستوا بر این باور است که: "هر متن، حاصل جذب و دگرگون کردن متن دیگر است" (Kristeva, 1980: 66)؛ بدین معنا که دلالت‌های متنی نه در استقلال یک متن، بلکه در فرایند جذب، بازآفرینی و گفتگوی آن با سایر متون پدیدار می‌شود. متن، نه ساختار منزوی، بلکه میدان بازی بینامتنی است که همواره از دیگر متون تأثیر می‌پذیرد و به آن‌ها واکنش نشان می‌دهد.

دی بوگراند<sup>۵</sup> زبان‌شناس برجسته معاصر نیز بر این نکته تأکید دارد: "متنیت هر متن خاص، از تعامل آن با سایر متون ناشی می‌شود" (De Beaugrande, 1980: 242). بر این مبنا، بینامتنیت را می‌توان چنین تعریف کرد: "حضور مؤثر یک متن در متن دیگر" (Genette, 1993: 10)؛ حضوری که به اشکال گوناگون رخ می‌نماید: گاهی در قالب نقل قول‌های مستقیم و صریح، زمانی به صورت انتقال‌های غیرتصریحی یا ناخودآگاه، و در مواردی از طریق اشارات ضمنی و ارجاعات پنهان که درک کامل آن‌ها مستلزم آشنایی با پیش‌متن‌هایی است که در لایه‌های زیرین متن جدید حضور دارند. به بیان

1. subject in process

2. Vincent B. Leitch (1944)

3. Ferdinand de Saussure (1857-1913)

4. Mikhail Mikhailovich Bakhtin (1895-1975)

5. Roland Barthes (1915 - 1980)

6. Robert-Alain de Beaugrande (1946 - 2008)

دیگر، "هر متن، بافت جدیدی از نقل قول‌های متحول شده است" (اشراق، ۱۳۹۱: ۱۲۰)، همانند شعر نیچه<sup>۱</sup> با عنوان "به حافظ؛ پرسش یک آب‌نوش<sup>۲</sup>"، که "پاسخ بینامتن به دیوان غربی-شرقی<sup>۳</sup> گوته<sup>۴</sup> به شمار می‌رود؛ دیوانی که خود از کلام حافظ الهام گرفته است" (Groddeck, 2023: 181). در سطح بنیادین‌تر، "بینامتنیت" بر برتری آشکار "بینادهنیت<sup>۵</sup>" نسبت به "ذهنیت<sup>۶</sup>" تأکید دارد و از مرکزیت‌زدایی معنا سخن می‌گوید. از این منظر، معنا نه در درون یک متن منفرد، بلکه در پیوند پویای آن با سایر متون و در ارتباط با خواننده‌ای فعال و خلاق پدید می‌آید. بدین‌سان، فرایند معنازایی نه ایستا، بلکه پیوسته و گشوده است؛ و زبان، در این روند، به مثابه بستر سیال برای تنوع تاریخی و فرهنگی عمل می‌کند.

گسترده‌گی مفهوم بینامتنیت، همانند "پدیده‌ای اجتماعی" (تودوروف، ۱۳۷۷: ۷۳)، آن را فراتر از مرزهای نقد ادبی برده و به قلمروهای جامعه و فرهنگ می‌کشاند. در نگاه ژولیا کریستوا، متن تجلی عینی فرهنگ است؛ از این رو، مفهوم بینامتنیت جای خود را به مفهوم فراگیرتر "انتقال<sup>۷</sup>" می‌دهد، مفهومی که بر روابط پویا میان متن حاضر و متن‌های پنهان تأکید می‌کند. این روند انتقال از طریق قواعد سه‌گانه نفی جزئی، نفی متوازی و نفی کلی تحقق می‌یابد. نظریه بینامتنیت، در پیچه‌ای برای فهم عمیق‌تر رابطه ادبیات با سنت، زبان، و جامعه می‌گشاید؛ و ما را به تأمل نو درباره مقولاتی چون گفتگو، تفاوت، تکثیر معنا، و چندآوایی وا می‌دارد. در این نگرش، خواندن متن، خواندن تاریخ، فرهنگ و خود سوژه نیز هست.

### مروری بر ادبیات و مبانی نظری تحقیق

مفهوم "بینامتنیت" در زبان لاتین، از پیوند دو واژه "میان<sup>۸</sup>" و "بافت<sup>۹</sup>" ساخته شده است. این اصطلاح، در عرصه نظری، به درهم‌تنیدگی ژرف، گریزناپذیر و ساختاری متون با یکدیگر دلالت دارد؛ پیوندی که هرچند می‌توان نشانه‌ها و رگه‌های آن را در ساختار متن بازشناخت، اما همواره بخشی از آن در لایه‌های پنهان معنا و در شبکه‌ای از ارجاع‌های ناپیدا باقی می‌ماند. بینامتنیت بر این ایده بنیادین استوار است که هیچ متنی در خلأ شکل نمی‌گیرد و معنای خود را تنها از درون خویش بر نمی‌سازد، بلکه در فرایند پیوسته و دیالکتیکی با متون پیشین، معاصر یا حتی آینده درگیر می‌شود. معنا، در این چشم‌انداز، نه محصول خودبسنده، بلکه برآیندی از گفتگوی ناهم‌زمان، سیال و چندلایه میان متون گوناگون است؛ گفتگویی که در آن، از یک سو "امکانات مفهومی تازه‌ای پدید می‌آید" (نوریس، ۱۳۸۵: ۹۱) و از سوی دیگر، "زمینه‌ای برای بازی آزاد و بارآور متن فراهم می‌شود" (نوریس، ۱۳۸۵: ۱۸۲). در چنین نگاهی، متن نه ساختار بسته و خودارجاع، بلکه عرصه‌ای گشوده برای همزیستی پژوهاک‌های گوناگون فرهنگی، تاریخی و گفتمانی است؛ عرصه‌ای که در آن مرز میان تولید و بازتولید، اصالت و اقتباس، و نیز مؤلف و خواننده به چالش کشیده می‌شود.

این مفهوم نخستین بار در بستر نظری نقد ساختارگرایانه و سپس در چارچوب اندیشه پساساختارگرایی به صحنه تفکر وارد شد. ژولیا کریستوا، متفکر و زبان‌شناس برجسته بلغاری-فرانسوی، در دهه ۱۹۶۰ اصطلاح "بینامتنیت" را وارد گفتمان ادبی و فلسفی کرد؛ واژه که در عین سادگی، حامل تحول بنیادین در تلقی از متن، زبان و معنا بود. او با الهام از نظریه گفتگومندی<sup>۱۰</sup> میخائیل باختین و تحت تأثیر دیدگاه ژرف و تأمل برانگیز رولان بارت - استاد، همکار و هم‌اندیشه او - که معتقد بود "هر متنی، میان‌متنی است" (Leitch 1983, 59)، این اصطلاح را ابداع نمود و در پی آن افق جدیدی در مطالعات متنی گشوده شد.

1. Friedrich Nietzsche (1844 - 1900)

2. An Hāfez. Frage eines Wassertrinkers ( Eng: To Hāfez: Question of a Water Drinker )

3. Johann Wolfgang von Goethe (1749 - 1832)

4. West-östlicher Divan (Eng: West-Eastern Divan, 1819)

5. Inter-subjectivity

6. subjectivity

7. transection

8. inter

9. textus

10. Dialogism

در پرتواندیشه‌های بارت و در فضای فکری حلقهٔ "تل کل"<sup>۱</sup> - جایی که زبان نه ساختار بسته، بلکه فرایند گشوده، سیال و پویای معنا تلقی می‌شد - مفهوم "بینامتنیت" به مثابه نگرش نوبه متن شکل گرفت؛ نگرشی که هر گونه خوانش و تولید معنا را در پیوند ناگسستنی با پیشینه‌های متنی و شبکه پیچیدهٔ متون هم‌زمان و پیشین می‌فهمد. در این چشم‌انداز، متن دیگر نه جزیره‌ای خودبسند، بلکه گره‌گاهی در تاروپود گفتگوی پایان‌ناپذیر از صداها و نوشتارهای دیگر است. از همین روست که باختین از "نوشدن بی‌پایان معنا در هر زمینهٔ جدید" (باختین، ۱۳۷۳: ۱۲۲) سخن می‌گوید و به باور وی: «... در زمانمندی گسترده، مکالمهٔ بی‌پایان و تمام‌نشدنی جریان دارد که در آن هیچ معنایی نمی‌میرد" (باختین، ۱۳۷۳: ۱۲۳).

کریستوا، در بسط رویکرد خود به بینامتنیت، به جای تمرکز صرف بر مفهوم "چندآوایی"<sup>۲</sup> باختین، از ایدهٔ سخن می‌گوید که می‌توان آن را "چندمتنی بودن" متن نامید. بر اساس این دیدگاه، زبان به مثابه تقاطع صداها، موقعیت‌ها و افق‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون درک می‌شود؛ تقاطعی که متن در آن نه محصول ایستا، بلکه رخداد زنده و همواره در حال شکل‌گیری است. متن در این چشم‌انداز، نه فقط بازتابی از نویسنده یا سنت خاص، بلکه میدان نیروهای متکثر اجتماعی، فرهنگی و گفتمانی است. در این چارچوب، متن زمانی به تحقق می‌رسد که دست‌کم دو سوژه - گوینده و مخاطب، نویسنده و خواننده - در نسبت دیالوژیک با یکدیگر قرار گیرند. معنا از دل این رابطه برمی‌خیزد؛ از گفتگویی که زبان را می‌سازد و متن را ممکن می‌گرداند. از همین رو کریستوا با تأکید می‌نویسد: "معنا تنها زمانی پدید می‌آید که بیان یک سوژه در برابر سوژه‌ای دیگر قرار گیرد" (کریستوا، ۱۳۸۹: ۱۰۷).

در این چشم‌انداز، متن دیگر یک واحد بسته و مستقل نیست، بلکه گره‌گاهی در شبکه‌ای پایان‌ناپذیر از ارجاعات، تکرارها، دگرخوانی‌ها و بازآفرینی‌هاست؛ پدیده‌ای که از نوعی هیفولوژی<sup>۳</sup> حکایت می‌کند. هیفولوژی بیانگر این واقعیت است که تمامی متون بینامتنی‌اند؛ یعنی متون در نظامی از روابط جای گرفته‌اند که میان متون چندگانه موجود در بافت فرهنگی درهم تنیده است. این متون، چه قصه باشند یا غیرقصه، علمی باشند یا دینی، بخشی از متن دیگری هستند. همان‌گونه که رولان بارت می‌گوید: "هر متن یک فضای چندبُعدی است که نوشتارهای متنوعی (که هیچ‌کدام‌شان اصلی نیست) با هم مواجه شده و به هم آمیخته‌اند" (Barthes, 2010: 146). به همین دلیل، ساخت متن متکثر معرفی می‌شود و دارای ظرفیت تولید مازاد معنا است؛ از همین رو بارت تأکید می‌کند:

متن متکثر است. این امر فقط بدین معنا نیست که متن معانی متعددی دارد. مسئلهٔ اصلی آن است که متن به تکرار از معنا، به تکرار تقلیل‌ناپذیر، دست می‌یابد. متن همان‌گذر یا پیمایش است، نه همزیستی معانی، لذا متن به انفجار و انتشار [معانی] پاسخ می‌دهد، نه به تفسیر، حتی اگر تفسیر لیبرال باشد. تکرار متن تابع ابهام محتوای آن نیست، بلکه بر بنیانی اتکا دارد که می‌توان آن را تکرار استریوگرافیک<sup>۴</sup> دال‌هایی دانست که متن را می‌بافند (Barthes, 1986 b: 59-60).

از این منظر، معنا نه حاصل حضور خودبسندۀ یک گفتار، بلکه نتیجهٔ رفت‌وآمد مدام میان متون است؛ رفت‌وآمدی که نه تنها امکان معنا را فراهم می‌کند، بلکه هم‌زمان، مرزهای آن را هم سیال و ناپایدار می‌سازد. بر بنیاد این رویکرد، معنا در گسترهٔ بینامتنیت، برخلاف سنت‌های هرمنوتیکی کلاسیک، نه تنها محصول کشفِ نیتِ مؤلف، بلکه نتیجهٔ تعامل پیچیده و پویای متون و مواجههٔ خواننده با لایه‌های متعدد ارجاعات است. رولان بارت با اعلام گزارهٔ مشهور خود، "تولد خواننده باید به بهای مرگ مؤلف رخ دهد" (Barthes, 2010: 148)، این دگرگونی بنیادین را به مثابه نظریهٔ محوری در مطالعات متن تثبیت کرد.

<sup>۱</sup> حلقهٔ تل کل (Tel Quel) از مهم‌ترین جریان‌های فکری و فرهنگی سدهٔ بیستم در فرانسه به شمار می‌رفت. در این حلقه کسانی مانند رولان بارت، ژاک دریدا و فیلیپ سولر گرد هم می‌آمدند. در این حلقه موضوعات نوینی در عرصه‌های زبان

شناسی، نشانه‌شناسی، مطالعات فرهنگی، نقد و فلسفه مطرح می‌شد و شخصیت‌های آن در سراسر جهان از شهرت برخوردار بودند.

<sup>۲</sup> Multivocality

<sup>۳</sup> Hyphology

<sup>۴</sup> stereographic plurality

او معتقد بود که متن میدان بازی آزاد نشانه‌هاست؛ گستره‌ای که حضور مؤلف در فرایند معناسازی در آن کم‌رنگ می‌شود و خواننده، با گذر از مرزهای معنایی تثبیت‌شده، به عامل فعال و مولد معنا بدل می‌گردد. از این‌رو، متن "بافتی از نقل قول‌هاست که از مراکز بی‌شمار فرهنگ برگرفته شده اند" (Barthes, 1977: 146).

بارت در مقاله مشهور اش "نظریه متن"<sup>۱</sup> بر یکی از گره‌گاه‌های تأمل برانگیز در رابطه میان "مؤلف" و "متن" دست می‌گذارد؛ نقطه‌ای که در سنت‌های پیشین تفسیر متن، اغلب در حاشیه مانده یا بدیهی انگاشته شده است، از همین رو گفته است: "ما همواره مؤلف را گذشته متن فرض کرده‌ایم" (Barthes, 2010: 145). یعنی پیش از هر چیز، او را به عنوان پدیدآورنده‌ای که ارزش اثر اش پس از او استوار است، می‌پنداشتیم. اما این نگرش از نظر بارت نادرست است. او برای اثبات این دیدگاه، به معنای لغوی واژه "متن" اشاره می‌کند که "بافته" یا "تار" است؛ جایی که "سوژه گمشده در این بافت، همچون عنکبوتی است که همراه با ترشحات سازنده تارهایش، خود را مضمحل می‌کند" (بارت، ۱۳۸۶: ۹۰). به عبارت دیگر، مؤلف به مثابه سوژه متعالی و مستقل، در متن حل شده و به واسطه فرایند خوانش و نشانه‌پردازی متن، جایگاه خود را از دست می‌دهد.

در این منظومه نظری، ژرار ژنت<sup>۲</sup> منتقد و نظریه‌پرداز ادبی فرانسه نقش برجسته در نظام‌مند کردن تحلیل بینامتنی ایفا کرده است. او در مقدمه الواح بازنوشتی: ادبیات دوم درجه<sup>۳</sup>، "ترا-متنیت"<sup>۴</sup> را در مورد تمام متن‌هایی پیشنهاد کرد که "یک متن را خواه آشکارا، خواه پنهانی، در رابطه با متون دیگر قرار می‌دهد" (Genette, 1997: 1). در تحلیل ژنت، متون همواره در وضعیت بازنویسی و بازگفت قرار دارند و از رهگذر دگرذیسی‌های گفتمانی و روایی با متون دیگر وارد ارتباط می‌شوند. از همین رو تأکید کرده است: "هر متنی خاطره متن دیگر است" (برونل و همکاران، ۱۳۷۸: ۳۷۴). او توجه خود را از مناسبات سطحی و آشکار بین متون، به بنیان‌های روایی، ریشه‌های سبکی، و سطوح تحول یافته روایت معطوف کرد و نشان داد که چگونه روابط پیچیده میان متون، از طریق دگرذیسی‌های ساختاری، کنش‌های تقلیدی، تقابل‌های سبکی، و بازآفرینی‌های ژانری به هستی درمی‌آیند.

ژرار ژنت از منظر نشانه‌شناختی و تاریخ‌نگارانه، پیوند زنده و فعال میان متن و سنت ادبی برقرار می‌سازد. در نگاه او، هر متن در درون خود شبکه‌ای از پیش‌روایت‌ها و روایت‌های هم‌عصر را حمل می‌کند که به گونه مستقیم در ساختار روایی و سبک‌شناختی آن نفوذ دارند. او، به جای تأکید بر رابطه مستقیم و ساده میان "متن حاضر" و "متن پیشین"، در پی کاوش در سازوکارهای پیچیده‌ای است که متن تازه از رهگذر آن‌ها، نه تنها بر بنیان متن دیگر، بلکه در دل یک سنت ادبی، درون یک نظام نشانه‌ای گسترده‌تر و در چارچوب "نظم زمانمند" (ژنت، ۱۳۹۲: ۱۲۶) پدیدار می‌شود. این رویکرد، فهم ما را از فرایند آفرینش متن از سطح تقلید یا ارجاع فراتر برده و آن را در بافت تاریخی، ساختاری و میان‌متنی باز می‌نشانند.

از این منظر، بینامتنیت برای ژنت تنها ابزار نقد ادبی نیست، بلکه روشی برای فهم پیش‌متون در بستر تاریخ ادبیات و سنت‌های فرهنگی است. به همین دلیل، او از چهره‌های دگرگون‌ساز در نظریه بینامتنیت به‌شمار می‌رود و به‌عنوان نظریه‌پرداز نسل دوم این حوزه شناخته می‌شود. ژنت در قالب نظریه گسترده‌تر "ترا-متنیت" به تحلیل روابط میان متون پرداخت و بینامتنیت را تنها یکی از ابعاد آن معرفی کرد. او با تأکید می‌نویسد: "هیچ متنی بدون پیش‌متن نیست؛ هر متن بر پایه متون گذشته شکل می‌گیرد و خود در ساختن متون آینده مشارکت می‌کند" (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۲).

مایکل ریفاتر<sup>۵</sup> منتقد فرانسوی تبار آمریکایی، نیز معتقد است هر متن دو لایه دارد: سطحی و عمیق که خواننده با جستجو در لایه دوم به دلالت‌های زبانی و ماهیت متن دست می‌یابد. او بینامتنیت را فرایند ارجاع ذهنی خواننده به متن‌های دیگر می‌داند که بر فهم متن تأثیر می‌گذارد و معتقد است معنا نتیجه انتظار خواننده است. ریفاتر دو نوع خوانش "بازیابانه"<sup>۶</sup> (برداشت کلی) و "پس‌نگر"<sup>۷</sup> (تحلیل عمیق عناصر غیر دستوری و تداعی‌ها) را پیشنهاد می‌کند تا لایه‌های پنهان متن کشف شود. او نقش فعال خواننده را در تفسیر متن برجسته کرده و بر نشانه‌شناسی به‌عنوان راهنمای بازسازی معنا تأکید دارد. ریفاتر، همزمان با حفظ ساختارگرایی، به هرمنوتیک نیز روی می‌آورد و می‌گوید معنا در زمان خواندن شکل می‌گیرد و متن فقط خود متن نیست، بلکه واکنش‌های خواننده نیز بخشی از آن است. او مفهوم "شبکه"<sup>۸</sup> را جایگزین "سلسله‌مراتب"<sup>۹</sup> می‌کند و معتقد است متن‌ها همزمان و

1. Theory of the Text (1974)

2. Gérard Genette (1930 - 2018)

3. Palimpsests: Literature in the Second Degree (1982)

4. Transtextuality

5. Michel Riffaterre (1924 - 2006)

6. retroactive reading

7. heuristic reading

8. network

9. Hierarchy

در کنار هم خوانده می‌شوند. ریفاتر بینامتنیت را "ارجاع متن به متن‌های دیگر" می‌داند، به نظر وی: "کلمات در متن نه با اشاره به چیزها، بلکه با پیش فرض متن‌های دیگر نشأت می‌گیرند" (Riffaterre, 1980: 228).

در خوانش او، "ماتریکس" مضمون نهفته و "هیپوگرام" هسته معنایی متن است که فهم آن به متون دیگر وابسته است. هارولد بلوم<sup>۳</sup> منتقد برجسته آمریکایی نیز به نقش خواننده در امر بازشناسی ارجاعات میان متنی، و کشف و بازسازی معنا و دلالت‌های پنهان تأکید می‌کند، تعاملی که او به مثابه فرایند مستمر گفتگوی فهم می‌شناسد.

بلوم با رویکرد روان‌شناختی به مسئله تأثیرپذیری پرداخت و آن را نه به مثابه نشانه‌ای از گفتگو یا ارجاع، بلکه همچون نبرد خلاق میان مؤلفان تلقی کرد. به باور وی، هر نویسنده در مواجهه با آثار بزرگان پیش از خود، ناگزیر به "کژخوانی" آنان است تا بتواند خود را از زیر بار "اضطراب تأثیر"<sup>۴</sup> (مکاریک، ۱۳۸۵: ۳۸) رها کند و صدای متمایزی بیافریند. این نگاه، بینامتنیت را نه کنش تنها زبان‌شناختی یا روایی، بلکه ساحت روانی و وجودی خلق اثر هنری می‌بیند. در سطح دیگر، اندیشه بینامتنیت فراتر از حوزه نقد ادبی گسترش یافته و در نظریه‌های فلسفه زبان، گفتمان‌کاوی، و حتی در انسان‌شناسی فلسفی و فلسفه میان‌فرهنگی نفوذ کرده است. از این دیدگاه، معنا در متن، نه نتیجه کنش فردی نویسنده یا خواننده، بلکه برآیند تاریخ فرهنگی، سنت‌های زبانی و روابط گفتمانی میان تمدن‌هاست. متون در چنین رویکردی به مثابه کنش‌های تاریخی در جریان اند، که هم حامل و نیز حاصل شبکه‌ای از مواجهات فرهنگی، سیاسی و فلسفی اند. از این حیث، بینامتنیت را می‌توان یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم برای درک گفتگوهای میان‌فرهنگی، ترجمه‌پذیری اندیشه‌ها، و بازتعریف مرزهای هویت فکری در جهان معاصر دانست.

#### پیشینه پژوهش

در چهار دهه گذشته، مفهوم "بینامتنیت" به یکی از ارکان اصلی نظریه‌پردازی در حوزه‌های زبان‌شناسی، نقد ادبی، معناشناسی و مطالعات فرهنگی بدل شده است. این اصطلاح نخستین بار توسط ژولیا کریستوا، با الهام از ایده‌های میخائیل باختین، وارد گفتمان نظری شد. هم‌زمان با او، رولان بارت در مقاله تأثیرگذار مرگ مؤلف با کنار زدن مرکزیت مؤلف، معنا را به حوزه خوانش منتقل کرد و بدین‌سان زمینه نقد مرکزیت معنا در نظریه متن را فراهم ساخت. در همین بستر، میشل فوکو با تحلیل‌های خود در زمینه گفتمان و قدرت، به تضعیف جایگاه منبع اقتدار معنایی پرداخت. اندکی بعد، ژاک دریدا با معرفی مفهوم «دیفرانس»<sup>۵</sup>، فرآیند دلالت را به تعویق، تفاوت و بی‌مرکزی پیوند داد. در ادامه، ژرار ژنت با تفکیک سطوح گوناگون رابطه بینامتنی، امکان تحلیل‌های ساختاری‌تر میان متون را فراهم آورد.

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، متفکرانی چون هارولد بلوم<sup>۶</sup> با مفهوم "اضطراب تأثیر" و ژاک لاکان<sup>۷</sup> با پیوند ناخودآگاه و زبان، هر یک به‌نحوی در تحلیل فرایند زوال مرکز معنا مشارکت کرده اند. در این میان، کتاب‌های تولید متن<sup>۸</sup> از مایکل ریفاتر و بینامتنیت<sup>۹</sup> به ویراستاری گراهام آلن افق‌های تازه‌ای را در باب پویایی معنا و امکان گسست از مرکز گشوده‌اند.

در زبان فارسی، توجه به نظریه بینامتنیت بیش‌تر در چارچوب تحلیل‌های ادبی و روایت‌شناختی شکل گرفته است. اگرچه نقد مرکزیت معنا در این حوزه‌ها به‌طور پراکنده مطرح شده، می‌توان به دو پژوهش شاخص اشاره کرد: مقاله بینامتنیت، پیشینه و پسینه نقد بینامتنی نوشته فرهاد ساسانی (سوره مهر، ۱۳۸۳) و کتاب درآمدی بر بینامتنیت: نظریه‌ها و کاربردها اثر بهمن نامور مطلق (۱۳۹۰).

ترجمه‌هایی نیز در معرفی مباحث نظری بینامتنیت نقش مؤثری داشته‌اند، از جمله کتاب بینامتنیت نوشته گراهام آلن با ترجمه پیام یزدانجو (۱۳۸۵)، مقاله مرگ مؤلف از رولان بارت با ترجمه فرزانه سجودی که در مجموعه ساختارگرایی، پس‌ساختارگرایی و مطالعات ادبی (۱۳۸۸) منتشر شده است، و نوشته ما دو تا تاریخ داستان بینامتنیت از ژولیا کریستوا با ترجمه مهرداد پارسا که در کتاب فردیت اشتراکی (۱۳۸۹) انتشار یافته است. این آثار، همراه با دیگر پژوهش‌های فارسی زبان، افق‌های تازه در تحلیل‌های میان‌متنی و ارزیابی جایگاه معنا در متن گشوده‌اند.

1. Matrix

ماتریکس (ابهام زدایی)، به فضایی گفته می‌شود که میان دو فضای دیگر قرار داشته باشد. گاهی در نوشته‌های علمی بستر یا ماده زمینه ترجمه می‌شود.

2. hypogramme

3. Harold Bloom (1930 – 2019)

4. The Anxiety of Influence

5. différance

6. Graham Allen (born 1963)

7. Jacques Lacan (1901–1981)

8. Text Production (1979)

9. Intertextuality (2000)

بدیهی است که نظریه بینامتنیت در زبان فرانسوی ریشه در جریان‌های فکری دهه‌های پایانی قرن بیستم دارد. آثار کلیدی این حوزه شامل نوشته‌هایی از ژولیا کریستوا، رولان بارت و ژرار ژنت است؛ با این حال، نقش میشل فوکو با طرح مفاهیمی چون "گفتمان و حذف مؤلف"<sup>۱</sup>، ژاک دریدا<sup>۲</sup> با مفهوم "واسازی و تعویق معنا"<sup>۳</sup>، ژان بودریار<sup>۴</sup> با نظریه "متن به مثابه وانموده"<sup>۵</sup> و کریستین دوومه<sup>۶</sup> با مفهوم "اجتماع مرموز کتاب‌ها"<sup>۷</sup> نیز در شکل‌گیری و توسعه این نظریه بسیار مؤثر بوده است.

در زبان انگلیسی، نوشتارهایی چون انقلاب در زبان شاعرانه<sup>۸</sup> از کریستوا (۱۹۷۴) را می‌توان نقطه آغاز طرح نظری مفهوم بینامتنیت دانست. مقاله تصویر، موسیقی، متن<sup>۹</sup> از رولان بارت (۱۹۷۷) نیز به مفاهیمی چون مرگ مؤلف و بازی متنی پرداخته که در گسترش بینامتنیت نقشی کلیدی ایفا کرده‌اند. کتاب بینامتنیت<sup>۱۰</sup> از گراهام آلن (۲۰۰۰) از جمله منابع مقدماتی و درعین حال جامع برای معرفی تاریخچه، مفاهیم محوری و تحولات نظری میان‌متنی در سنت‌های مختلف به شمار می‌رود. نشانه‌شناسی شعر<sup>۱۱</sup> اثر مایکل ریفاتر (۱۹۷۸) به تحلیل بینامتنیت در فرایند خوانش شعر و تأثیر بافت‌های متنی بر تولید معنا اختصاص دارد. اضطراب تأثیر: نظریه در باره شعر<sup>۱۲</sup> از هارولد بلوم (۱۹۷۳)، هرچند به گونه مستقیم به واژه بینامتنیت اشاره ندارد، اما با نگاه روان‌کاوانه، تعامل متون با یکدیگر را در قالب اضطراب، رقابت و بازنویسی بررسی می‌کند. همچنین، دست‌نوشته‌های چندلایه: ادبیات در درجه دوم<sup>۱۳</sup> از ژرار ژنت (۱۹۸۲)، ترجمه انگلیسی (۱۹۹۷) تحلیل دقیقی از گونه‌های متنوع روابط میان متون از جمله ترامتیت، پیرامنتیت و فرامنتیت ارائه می‌دهد.

از دیگر آثار برجسته می‌توان به این موارد اشاره کرد: کتاب بینامتنیت: مناقشه‌ها و زمینه‌ها<sup>۱۴</sup> اثر مری اور<sup>۱۵</sup> (۲۰۰۳) که با نگاهی انتقادی به ریشه‌های فلسفی و زبانی نظریه بینامتنیت، این حوزه را در بستر گسترده علوم انسانی بازمی‌کاود. ترجمه انگلیسی راهنمای تحلیل روایت<sup>۱۶</sup> از لوک هرمان<sup>۱۷</sup> و بارت فرفاک<sup>۱۸</sup> (۲۰۰۵)، ویرایش دوم: ۲۰۱۹) که هرچند تمرکز مستقیمی بر نظریه بینامتنیت ندارد، اما در بخشی از آن ابزارهایی برای تحلیل پیوندهای متنی در روایت‌ها ارائه شده است. داستان پست‌مدرن<sup>۱۹</sup> از برایان مک‌هیل<sup>۲۰</sup> (۱۹۸۷) که در آن، بینامتنیت نه تنها به‌عنوان تکنیک ادبی، بلکه به مثابه روش معرفت‌شناختی در تحلیل ساختارهای روایی پست‌مدرن بررسی شده است. مقاله بینامتنیت و هستی‌شناسی<sup>۲۱</sup> از جان فرو<sup>۲۲</sup> (۱۹۹۰) نیز در در کتابی با عنوان میان‌متنیت: نظریه‌ها و کاربردها<sup>۲۳</sup> منتشر شده است، او در این مقاله نسبت میان بینامتنیت و ساختارهای دلالتی را در سطح کد و متن کاوش می‌کند و ناپایداری مرز میان آن‌ها را برجسته می‌سازد. با وجود این دستاوردها در متون نظری و پژوهش‌های کاربردی، نقد مرکزیت معنا در چارچوب بینامتنیت، چه در منابع فارسی و چه در سنت‌های نظری غربی، اغلب در سطح ساختارگرایانه باقی مانده است. مقاله حاضر می‌کوشد با تمرکز بر مفهوم "برون‌مرکزبودگی ساختار متن"، امکان‌هایی تازه در نسبت میان بینامتنیت و گسست مرکز معنا را آشکار سازد. این رویکرد به بررسی زبان‌شناختی یا ادبی محدود نمی‌ماند، بلکه می‌کوشد دلالت‌های فلسفی و نظری نقد مرکز را در بستر سیال و میان‌متنی پی بگیرد.

#### روش تحقیق

این پژوهش در چارچوب مطالعات ادبی و نظریه‌های مرتبط، به صورت مطالعه اسنادی و تحلیل محتوای کیفی طراحی شده است. هدف اصلی، بازخوانی و تحلیل تطبیقی نظریات بنیادین حوزه بینامتنیت در گستره ساختارگرایی و پسا‌ساختارگرایی است. تحلیل محتوا به شیوه توصیفی-تحلیلی و انتقادی انجام شده تا ساختارهای مفهومی و فرضیات نظریه‌پردازان شاخصی همچون باختین، رولان بارت، ژولیا کریستوا، ژرار ژنت، مایکل ریفاتر، هارولد بلوم و دیگران واکاوی شوند.

<sup>1</sup>. *Discourse and the Death of the Author*

<sup>2</sup>. *Jacques Derrida (1930 - 2004)*

<sup>3</sup>. *Deconstruction and the Deferral of Meaning*

<sup>4</sup>. *Jean Baudrillard (1929 - 2007)*

<sup>5</sup>. *The text as simulacrum*

<sup>6</sup>. *Christian Doumet (born 1941)*

<sup>7</sup>. *mysterious sociality of books*

<sup>8</sup>. *Revolution in Poetic Language (1974)*

<sup>9</sup>. *Image-Music-Text (1977)*

<sup>10</sup>. *Intertextuality*

<sup>11</sup>. *Semiotics of Poetry (1978)*

<sup>12</sup>. *The Anxiety of Influence: A Theory of Poetry (1973)*

<sup>13</sup>. *Palimpsests: Literature in the Second Degree (1982)*

<sup>14</sup>. *Mary Margaret Orr (1960)*

<sup>15</sup>. *Intertextuality: Debates and Contexts (2003)*

<sup>16</sup>. *Handbook of Narrative Analysis (2005)*

<sup>17</sup>. *Luc Herman*

<sup>18</sup>. *Bart Vervaeck (1958)*

<sup>19</sup>. *Postmodernist Fiction (1987)*

<sup>20</sup>. *Brian McHale (born 1952)*

<sup>21</sup>. *Intertextuality and Ontology (1990)*

<sup>22</sup>. *John Frow (born 1948)*

<sup>23</sup>. *Intertextuality: Theories and Practices, edited by Michael Worton and Judith Still, Manchester University Press, 1990.*

گردآوری داده‌ها بر مبنای گزینش منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی صورت گرفته است. این منابع شامل مقالات علمی، کتاب‌های مرجع و متون تئوریک مهم در زمینه نظریه ادبی، ساختارگرایی و پساساختارگرایی است که با توجه به معیارهای اعتبار علمی، اهمیت نظری و تنوع دیدگاه‌ها از نظر زبان (فارسی، انگلیسی و آلمانی) انتخاب شده‌اند. چنین تنوعی امکان تحلیل چندوجهی و ژرف‌نگرانه را فراهم می‌آورد. تحلیل محتوا بر پایه شناسایی الگوها، مفاهیم کلیدی و روابط میان متنی صورت گرفته است. نخست، مفاهیم نظری بنیادین استخراج و دسته‌بندی شده و سپس با رویکرد تطبیقی، ساختار مفهومی بینامتنیت و همپوشانی‌ها و تفاوت‌های دیدگاه‌ها به نقد و بررسی گذاشته شده‌اند. با توجه به ماهیت نظری و فلسفی متون مورد مطالعه، رویکرد توصیفی-تحلیلی، بهترین ابزار برای واکاوی دقیق مفاهیم و پیوندهای تاریخی، فلسفی و زبانی به شمار می‌آید. این روش، امکان ساماندهی منسجم و سیستماتیک نظریات چندلایه را میسر ساخته و ارتباط میان آنها و کاربردهای شان در مطالعات ادبی و نظریه متن را روشن می‌کند. یافته‌های پژوهش ضمن رعایت وفاداری به متون اصلی و امانت در نقل قول، به گونه منسجم تحلیل و تفسیر شده‌اند تا درک عمیق‌تری برای مخاطبان دانشگاهی و پژوهشگران حوزه بینامتنیت فراهم آید و زمینه‌ساز پژوهش‌های آینده گردد.

### یافته‌های تحقیق

بینامتنیت را می‌توان یکی از مؤلفه‌های بنیادین و ساختاری متون ادبی و فرهنگی دانست؛ مؤلفه‌ای که نقش محوری در فرایند بازخوانی، بازتفسیر و تحول معنا ایفا می‌کند. این مفهوم از چارچوب نگاه هم‌زمان‌نگر یا مکان‌مند فراتر رفته، شبکه‌ای چندلایه و پیچیده از روابط میان متن‌ها را با زمینه‌های فرهنگی، تاریخی و زبانی برقرار می‌سازد. از این منظر، متن دیگر واحد منزوی، بسته و متصلب نیست، بلکه نقطه تلاقی و تداوم گفتمان‌های پیشین، هم‌زمان و حتی آینده‌نگر است.

ژولیا کریستوا، بنیان‌گذار نظریه بینامتنیت، بر این باور است که معنا در متن، امر ثابتی نیست؛ بلکه در بستر تعامل متن با خواننده پدید می‌آید و در این فرایند، همواره در حال بازآفرینی و دگرگونی است. متن، در نگاه او، نه ساختار ایستا، بلکه "فضای زنده" و "کورایی" است که معنا در آن جریان دارد و در پیوند با پیش‌متن‌ها و افق انتظار خواننده شکل می‌گیرد. بدین‌سان، معنا نه محصول قطعی، بلکه امر سیال و نسبی است که در هر خوانش، تجربه‌ای یگانه می‌آفریند.

کریستوا بر این نکته تأکید می‌ورزد که:

در هر متن، متون دیگر در سطوح گوناگون و قابل شناسایی حضور دارند؛ متن‌هایی که می‌توانند به فرهنگ‌های پیشین تعلق داشته باشند... اهمیت بینامتنیت در آن است که نظام نشانه‌ای متون پیشین را نفی می‌کند و به جای آن، نظام تازه از نشانه‌پردازی تأسیس می‌نماید (Kristeva, 1984: 60).

رولان بارت در نظریه "مرگ مؤلف"<sup>۲</sup>، با فروکاستن مرکزیت خالق اثر، متون را نه به‌عنوان پیام‌های منسجم و قطعی، بلکه به‌عنوان پدیده‌هایی پویا و چندصدایی می‌بیند و آن‌ها را به مثابه شبکه‌ای از تأثیرات فرهنگی، زبانی و اجتماعی معرفی می‌کند. از این دیدگاه، متن مجموعه‌ای از لایه‌های گوناگون نشانه است که خواننده در قالب فرایند خوانش فعال، باید آن‌ها را بازکشف کرده و معنا ببخشد. این نگرش، فضای بازتری برای تفسیر متون فراهم می‌آورد و خواننده را به عامل اصلی در خلق معنا بدل می‌سازد.

ژرار ژنت با گسترش گونه‌شناسی پیچیده و نظام‌مندی از روابط میان‌متنی، توانسته است ابعاد گوناگون بینامتنیت را به شکل ساختاریافته تحلیل کند و بدین‌سان زمینه را برای فهم ژرف‌تر تنوع ارتباطات میان متون فراهم آورد. او ساختارهایی مانند همبستگی، تداوم، ارجاع، تقلید، بازسازی و بازنویسی

۱. کورا (Chōra) در فلسفه افلاطون به فضای بی‌صورت و میان‌مرتب اشاره دارد که صورت‌ها در آن تحقق می‌یابند؛ نوعی بستر بالقوه و نامتعیین برای امکان‌پذیری. کریستوا با تأویل نوین این مفهوم، کورا را ساحت پیش‌زبانی و سیال می‌داند که در آن سوژه سخنگو شکل می‌گیرد.

۲. Death of the Author

را به عنوان قالب‌های متنوع بینامتنی معرفی می‌کند که در فرایند شکل‌گیری معنا و بازتولید متن نقش بنیادین دارند؛ نکته‌ای که آشکار می‌سازد: "کشش خواندن در شبکه‌ای از روابط متنی فرو می‌غلند و تفسیر یک متن، کشف معنا یا معناهای آن، مستلزم ردیابی این روابط است" (آلن، ۱۳۸۵: ۵). مفهوم پالیمپست<sup>۱</sup>، که به صورت استعاری از پازل‌های ساختاری درهم تنیده یا نوشتارهای چندلایه برگرفته شده است، لایه‌لایه بودن متن و حضور فعال متن‌های پیشین در متن‌های جدید را نمایان می‌سازد. این مفهوم تأکید می‌کند که متون جدید همواره بر بستر و در تعامل با متون پیشین شکل می‌گیرند و هر لایه معنایی می‌تواند خود حامل گفتمان‌ها، اندیشه‌ها و حافظه‌های فرهنگی متعدد باشد. چنین دیدگاهی متن را به‌عنوان نظامی پویا و باز می‌بیند، که ظرفیت چندصدایی و چندمکانی معنایی را در خود دارد. این ظرفیت، از رهگذر خوانش‌های متفاوت و تعامل با بافت‌های فرهنگی متنوع، زمینه‌ای برای ظهور و خلق معانی تازه فراهم می‌آورد. این یافته‌ها به ما امکان می‌دهند متن را نه به‌عنوان محصول ایستا، بلکه به‌مثابه فرایند زنده و پویا در حال تعامل و دگرگونی، و همچون "رخداد ارتباطی" (ون دایک، ۱۳۸۷: ۱۹) در نظر بگیریم؛ فرایندی که در آن متون پیشین، سنت‌های زبانی و فرهنگی، و مشارکت خوانندگان نقش اساسی در بازآفرینی معنا ایفا می‌کنند. چنین درکی از بینامتنیت، در عین حفظ احترام به متون اصلی، امکان بسط فهم نظری و کاربردی در حوزه‌های مختلف مطالعات ادبی و نقد فرهنگی، فراهم آوردن زمینه‌ای تازه برای اندیشیدن فلسفی، و ارتقای تحلیل متون را به نحو قابل توجهی میسر می‌سازد.

#### بحث و نتیجه‌گیری

بینامتنیت، هر چند خاستگاه ادبی دارد، اما در افق‌های گسترده‌تری از علوم انسانی نقش‌آفرین شده و به چشم‌انداز هستی‌شناختی و معناشناختی بدل گشته است که نگرش ما را به متن، زبان و تفکر دگرگون می‌سازد. در این رویکرد، متن نه ساختار مستقل و خودبسنده، بلکه گره‌گاهی تاریخی و گفتمانی است؛ جایی که نیروهای ناهم‌ساز، افق‌های فکری متقاطع، و صداهای متکثر در کنش متقابل، امکان زایش معنا را پدید می‌آورند. در پرتو چنین نگاهی، دیگر نمی‌توان متنی را جدا از زمینه‌های تاریخی، زبانی و بینامتنی آن فهم کرد. زیرا، همان‌گونه که آمده است، "هیچ چیز و هیچ‌کس نمی‌تواند در انزوای معنا دست یابد" (Linell, 2008: 25)، و نیز "حقایق بیرون از روابط انسانی وجود ندارند" (Zappen, 2004: 47)، بدین‌سان، بینامتنیت نوعی منطق گفتگومحور را وارد عرصه فهم می‌سازد؛ منطقی که با هرمنوتیک فلسفی، نظریه گفتمان، و فلسفه میان‌فرهنگی هم‌صداست. این منطق، با کنار گذاشتن مرزهای فروبسته میان مؤلف، متن و خواننده، مرکز ثقل معنا را از اقتدار پیشینی نویسنده به میدان تعامل افق‌ها منتقل می‌کند. در این میدان، معنا دیگر برآیند صدای مسلط نیست، بلکه حاصل هم‌زمانی و گاه تنش‌زای صداهای گوناگون است. این چرخش، بازتابی از دگرگونی‌های ژرف در فلسفه زبان و معرفت‌شناسی معاصر است.

در جهانی که فرهنگ‌ها و روایت‌ها همچون رودهایی زنده در حرکت اند - در تماس، در تداخل، و در ترجمه - بینامتنیت به الگویی برای اندیشیدن در بستر میان‌فرهنگی تبدیل می‌شود. در این افق، متون نه پدیده‌هایی منزوی، بلکه پژواک‌هایی اند از سنت‌ها، چشم‌اندازها و زبان‌هایی که در گفتگو با "دیگری" جان می‌گیرند.

در این چشم‌انداز، معنا نه در خلأ، بلکه در نسبت زنده و پویا با متون دیگر پدیدار می‌شود؛ رابطه‌ای که در فرایند خواندن، تفسیر و بازنویسی پیوسته دگرگون می‌گردد. متن در لحظه خوانده‌شدن، به گونه‌ای زاینده و گشوده شکل می‌گیرد و خواننده در این رخداد، نه ناظر بیرونی، بلکه بخش اساسی فرایند پدیداری معناست. بنابراین، "هر متن تنها خود متن نیست، بلکه خواننده و مجموعه واکنش‌های ممکن او نسبت به متن از عناصر اصلی آن به شمار می‌آیند" (احمدی، ۱۳۸۸: ۸۷). از این رو، هر چند خواننده در چارچوب امکانات متن، گام برمی‌دارد، همین چارچوب افق‌هایی را می‌گشاید که بدون حضور او متن هرگز به آن‌ها دست نمی‌یابد. پرسش بنیادین آن است که این افق‌ها چگونه پدید می‌آیند؟ یا به‌عبارت دیگر، خواننده با چه ظرفیت‌هایی می‌تواند از سطح متن فراتر رود و به لایه‌های پنهان آن دست یابد؟ یکی از پاسخ‌های نظری در این زمینه چنین است: "خواننده برخوردار از این ظرفیت است که فراتر از معنای ظاهری متن راه پیدا کند" (سلدن، ۱۳۸۴: ۸۴). اما این گذر از ظاهر متن، تنها از رهگذر خوانش فعال و خلاق

1. Palimpsest

امکان‌پذیر است؛ خوانشی که به بازآفرینی بدل شود. هنگامی که خواننده به تفسیر اثر می‌پردازد، در حقیقت آن را از نو می‌آفریند و افق تازه در آن می‌گشاید. این مواجهه نه تکرار است و نه تقلید، بلکه آفرینش دیگریونه و زنده در میدان تنش‌آلود معناست.

در افق میان‌فرهنگی، این فرایند محدود به متن نمی‌ماند؛ بلکه به الگوی هستی‌شناختی برای بودن با "دیگری" در جهان بدل می‌شود. متونی که در بستر گفتگو شکل می‌گیرند، خود به گفتگو تبدیل می‌شوند و در این چرخه پویا، میان‌فهمی نه پایان مسیر، بلکه خود مسیر و امکان‌گشودگی معناست. این افق ما را از قرائت‌های تک‌صدا و تقلیل‌گرا فراتر می‌برد و به سوی نگاه چندلایه و گفتمانی رهنمون می‌کند؛ نگاهی که متن را نه شیء بسته، بلکه رخداد زنده می‌بیند که در کنش‌های نوشتن، خواندن و گفتگو پیوسته بازتولید می‌شود. معنا در این نگرش، نه در ذهن منفرد سوژه، بلکه در برخورد افق‌ها، در نسبت با "دیگری"، و در تنش بارور میان صداها شکل می‌گیرد. همین نگرش در اندیشه باختین نیز به خوبی بازتاب یافته است، آن‌جا که می‌نویسد: "زیستن بدون گفتگو و منهای تأثیرپذیری از دیگری، ممکن نیست" (Bakhtin, 1999: 83). این سخن، بازتاب نگاهی است که هستی انسان را بر پایه گفتگو، برون‌مرکز بودن و گشودگی به افق‌های دیگران بنیان می‌نهد؛ هستی‌ای که در زبان، تاریخ و نسبت با "دیگری" پیکربندی می‌شود. از این منظر، بینامتنیت امکانی است برای بازاندیشی در فرایندهای معاصر معنا، بازنمایی و کنش ارتباطی، و راهی برای بازشناسی متن به مثابه کنش زنده در سپهر فرهنگ و فهم انسانی؛ کنشی که همواره در نسبت با "دیگری" معنا می‌یابد و در افق گفتگو، تفسیر و هم‌زیستی شکوفا می‌شود.

#### فهرست منابع

##### منابع فارسی

- آلن، گراهام. (۱۳۸۵). بینامتنیت. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- احمدی، بابک. (۱۳۸۸). ساختار و تأویل متن. تهران: نشر مرکز.
- اشراق، سید حسین (۱۳۹۱). هرمنوتیک و سلسله پایان‌ناپذیری تأویل، کابل: مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس.
- باختین، میخائیل. (۱۳۷۳). سودای مکالمه، خنده، آزادی. ترجمه محمدجعفر پاینده. تهران: نشر چشمه.
- برونل، پیرو، و همکاران. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات فرانسه. ترجمه نسرين خطاط و مهوش قویمی. تهران: سمت.
- تودوروف، تزوتان. (۱۳۷۷). منطق گفتگویی. ترجمه داریوش کریمی. تهران: نشر مرکز.
- پین، مایکل. (۱۳۸۰). لکان، دریدا، کریستوا. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- چندلر، دانیل. (۱۳۸۷). مبانی نشانه‌شناسی. ترجمه مهدی پارسا. تهران: انتشارات سوره مهر.
- ژنت، ژرار. (۱۳۹۲). تخیل و بیان. ترجمه الله‌شکر اسداللهی تجرق. تهران: انتشارات سخن.
- سلدن، رامان، ویدوسون پیتر (۱۳۸۴). راهنمای نظریه ادبی معاصر. ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- کریستوا، ژولیا. (۱۳۸۹). فردیت اشتراکی: یک درآمد، پنج گفتگو و یک سخنرانی. ترجمه مهرداد پارسا. تهران: انتشارات روزبهان.
- مکاریک، ایرناریما. (۱۳۸۵). دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
- نامور مطلق، بهمن. (۱۳۹۰). درآمدی بر بینامتنیت: نظریه‌ها و کاربردها. تهران: نشر سخن.
- نوریس، کریستوفر. (۱۳۸۳). شالوده‌شکنی. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- ون دایک، تون. (۱۳۸۷). مطالعاتی در تحلیل گفتمان. ترجمه شعبانعلی بهرامپور. تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.

##### منابع انگلیسی

- Bakhtin, M. M. (1999). *Problems of Dostoevsky's poetics* (C. Emerson, Trans.). Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Barthes, R. (1977). *The death of the author* (S. Heath, Trans.). In S. Heath (Ed. & Trans.), *Image, music, text*. London: Fontana Press.
- Barthes, R. (1979). *From work to text*. In J. V. Harari (Ed.), *Textual strategies: Perspectives in post-structuralist criticism*. Ithaca, NY: Cornell University Press.

- Barthes, R. (1986a). *The rustle of language* (R. Howard, Trans.). New York: Hill and Wang.
- Barthes, R. (1986b). *From work to text*. In R. Barthes, *The rustle of language* (R. Howard, Trans.). New York: Hill and Wang.
- Barthes, R. (2010). *The death of the author* (S. Heath, Trans.). In R. Barthes, *Image music text*. London: Harper Collins.
- De Beaugrande, R. (1980). *Text, discourse, and process: Toward a multidisciplinary science of texts*. Norwood, NJ: Ablex.
- Genette, G. (1997). *Palimpsests: Literature in the second degree* (C. Newman & C. Doubinsky, Trans.). Lincoln: University of Nebraska Press.
- Kristeva, J. (1980). *Word, dialogue and novel* (T. Gora, A. Jardine, & L. S. Roudiez, Trans.). In L. S. Roudiez (Ed.), *Desire in language: A semiotic approach to literature and art*. New York: Columbia University Press.
- Kristeva, J. (1984). *Revolution in poetic language* (L. S. Roudiez, Trans.). New York: Columbia University Press.
- Leitch, V. B. (1983). *Deconstructive criticism: An advanced introduction*. London: Hutchinson University Library.
- Linell, P. (2008). *Essentials of dialogism: Aspects and elements of a dialogical approach to language*. *Communication and Cognition: An Interdisciplinary Quarterly Journal*. Linköping, Sweden: Department of Communication Studies, Linköping University.
- Riffaterre, M. (1980). *Semiotics of poetry*. London: Methuen.
- Zappen, J. P. (2004). *The rebirth of dialogue: Bakhtin, Socrates, and the rhetorical tradition*. Albany, NY: State University of New York Press.

## منابع آلمانی

- Bakhtin, Mikhail Mikhailovich. (1979). *Die Ästhetik des Wortes*. Herausgegeben von Rainer Grübel; übersetzt von Sabine Reese. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Genette, Gérard. (1993). *Palimpseste: Die Literatur auf zweiter Stufe* (Wolfram Bayer & Dieter Hornisch, Übers.). Frankfurt am Main: Suhrkamp Verlag.
- Groddeck, Wolfram. (2023). *Zur Textentstehung von Nietzsches Gedicht "An Hafis": "Frage eines Wassertrinkers"*. *Eine editionsphilologische Studie*. In B. Beßlich, P. D'Iorio, K. Grätz, S. Kaufmann, & A. U. Sommer (Eds.), *Nietzsches Nachlass: Probleme und Perspektiven der Edition und Kommentierung*. De Gruyter. <https://doi.org/10.1515/9783111072951-008>
- Kristeva, Julia. (1972). *Probleme der Textstrukturierung*. In Heinz Blumensath (Hrsg.), *Strukturalismus in der Literaturwissenschaft*. Köln: Kiepenheuer & Witsch.